

# کار گزاران شیعه امام در دستگاه خلافت عباسی

سجاد جمشیدیان



دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی

نویسنده: مصطفی صادقی کاشانی

تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول،

بهار ۱۳۹۰، ۲۳۹ صفحه

خلفای عباسی که با بهره‌گیری از ایرانیان و دوستداران اهل بیت پیامبر و با شعار «الرضا من آل محمد» توانسته بودند بر اریکه‌ی قدرت تکیه بزنند، به ناچار در بعضی از مواقع و نه از روی رغبت، مجبور به نرمش نسبت به ایرانیان و شیعیان می‌شدند. از سوی دیگر، تجزیه‌ی سرزمین‌های خلافت عباسی به سلسله‌های کوچک‌تر که بعضاً در میان آن‌ها سلسله‌های شیعی نیز وجود داشت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۷: ۲۰۷)، کم‌کم زمینه را برای حضور دولتمردان شیعی در دستگاه خلافت عباسی آماده کرد. اوضاع مذهبی خلافت عباسی در دوران‌های مختلف شرایط متفاوتی را به خود دید. در ابتدای شکل‌گیری این خاندان و قبضه‌ی قدرت، به جهت استحکام پایه‌های حکومت خویش و کنار زدن رقبای به‌خصوص شیعیان علوی، بر خوردهای تند و گه‌گاه خشونت‌آمیز به عمل آمد. اگرچه در دوره‌ی مأمون عباسی و گرایش او به معتزله، تا حدودی وضعیت شیعیان در دوره‌ی اول خلافت این خاندان تغییر کرد، با به قدرت رسیدن متوکل، دستگاه خلافت از مذهب معتزله روی گرداند و به مذهب اهل حدیث گرایش پیدا کرد. از آن به بعد، دستگاه خلافت، معتزله و شیعیان را سرکوب و اهل حدیث را تقویت کرد.

با استیلای غلامان ترک بر دربار عباسی و محدود شدن قدرت خلفا در ید این غلامان و آغاز دوره‌ی دوم حکمرانی این خاندان در اواخر قرن سوم و در آستانه‌ی قرن چهارم هجری، سیاست خلفا نسبت به شیعیان تا حدودی تغییر کرد به گونه‌ای که معتضد، خلیفه‌ی عباسی، سیاست معتدل‌تری نسبت به شیعیان در پیش گرفت، به آل علی نیکی کرد و دستور داد بر فراز منابر معاویه را لعن کنند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۱۰: ۵۴). مقتدر عباسی نیز با کمک شیعیانی مانند خاندان آل فرات و آل نوبخت به خلافت رسید. در دوران خلافت وی شیعیان توانستند به دربار عباسی راه یابند (ابن‌مسکویه، ۱۳۶۶، ج ۵: ۵۱). در اوایل قرن چهارم هجری با تسلط دولت آل بویه شیعی و در انحصار قرار دادن قدرت خلیفه‌ی عباسی در ید قدرت خویش و نفوذ آنان در سراسر قلمرو خلافت اسلامی و به تبع آن گسترش تشیع، شیعیان نفوذ و قدرت فراوانی کسب کردند. آل حمدان در شمال عراق و بخش‌هایی از شام، ادرسیان در مغرب، زیدیان در یمن، فاطمیان در شمال آفریقا (ابن‌کثیر، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۱۴)، قرمطیان اسماعیلی در بحرین و یمامه، آل حسنویه کرد در نواحی جبال و دینور، همه از دولت‌های شیعه یا منتسب به تشیع بودند (باسورث، ۱۳۷۱: ۱۱۶) که در این زمان در سرزمین‌های خلافت اسلامی قدرت را در دست گرفتند. در این دوره، شیعیان آزادی نسبی پیدا کردند و در سایه‌ی سیاست

تساهل و تسامح آل بویه، به نشر و تبلیغ معارف و شعائر شیعی پرداختند. شهرهای شیعه‌نشین نیز در این دوره گسترش یافتند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۵۲).

با روی کار آمدن دولت سلجوقی، اوضاع مذهبی با دوران آل بویه تفاوت کلی پیدا کرد. سلاجقه که اهل سنت و حامی خلافت عباسی بودند، خلفا را جانشین واقعی رسول خدا و منبع مشروعیت بخش حکومت‌ها می‌دانستند، با شیعیان و شعائر آنان به مخالفت پرداختند و برای آنان برخلاف دوره آل بویه محدودیت‌هایی ایجاد نمودند.

شیعیان که بیش از یک قرن با آزادی تمام فعالیت می‌کردند و عده‌ی زیادی را جذب نخله‌ی فکری و اعتقادی خود ساخته بودند، در دوران سلجوقیان و خوارزمشاهیان تا حمله‌ی مغولان به ایران، با همه‌ی سخت‌گیری‌هایی که از سوی عمال حکومتی به وجود آمد، هم‌چنان توانستند وارد دستگاه حکومت شوند و با شیوه‌ی مبارزه‌ی منفی و مخفی، یعنی نفوذ در دستگاه‌های اداری و اجرایی و ایجاد کانون قدرت، حضور خود را تحمیل کنند (حلمی، ۱۳۸۴: ۵۷).

#### نگاه اجمالی به کتاب

کتاب دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی نوشته‌ی آقای مصطفی صادقی کاشانی است که به همت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۹۰ چاپ شده است. مؤلف در این کتاب به اثبات مذهب دولتمردانی که در کتب معروف تاریخی و به خصوص کتب نویسندگان شیعی، به تشیع منتسب بوده‌اند پرداخته و با بهره‌گیری از همین منابع و با بررسی صحت گفته‌ها و نوشته‌های این نویسندگان و تجزیه و تحلیل آن‌ها در درجه‌ی اول درصدد اثبات شیعه بودن آن‌ها و در درجه‌ی بعد، امامی بودن آن‌هاست.

این کتاب از شش فصل تشکیل شده است. در فصل اول، نویسنده به مقدمات و کلیات کار خود می‌پردازد. در فصل‌های دوم تا پنجم با تقسیم‌بندی دوران خلافت عباسی به چهار دوره‌ی آغاز تا عهد متوکل عباسی، از استیلای ترکان تا استقرار دولت آل بویه، از ابتدای حکمرانی آل بویه تا استقرار سلجوقیان، و از عهد سلاجقه تا فروپاشی خلافت عباسی و حمله‌ی مغولان، به معرفی مهم‌ترین اشخاصی که در منابع تاریخی به عنوان شیعه نام برده شده‌اند و در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار بوده‌اند، می‌پردازد. فصل آخر نیز به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مباحث اختصاص دارد.

مؤلف در پیش‌گفتار تأکید دارد که پژوهش حاضر در تلاش برای بررسی این پرسش است که آیا انتساب تشیع به دولتمردانی که گفته می‌شود در عصر خلافت عباسی شیعه بوده‌اند، درست است یا خیر؟ (ص ۱۶) وی هدف این بحث را بازبایی و تحلیل تشیع این اشخاص می‌داند و منظور از دولتمرد را شخصیت‌های برجسته و صاحب‌نفوذ سیاسی اداری و نظامی تلقی می‌کند که در دستگاه خلافت عباسی حضور داشتند و کارگزار حکومت بودند. همچنین منظور از شیعه را شیعیان دوازده‌امامی یا همان امامی‌مذهب می‌داند و هدف خود را بررسی کامل تشیع این افراد و مشخص کردن امامیه بودن ایشان می‌شمارد. وی منظور از خلافت عباسی را دولت عباسی و دولت‌های وابسته به آن، یعنی کسانی که به طور مستقیم کارگزاران حکومت بودند یا کارگزار یکی از دولت‌های زیرمجموعه‌ی خلافت عباسی در طول پنج قرن حاکمیت این خاندان بودند، معرفی می‌کند.

مؤلف در فصل اول به مقدمات و کلیات پژوهش خود می‌پردازد و مهم‌ترین

منابع خود را در این پژوهش، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر، تاریخ قم، تاریخ طبرستان و کتاب‌های طبقات مانند طبقات ابن سعد و طبقات الشافعیه، رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و ابن ندیم، و کتاب‌های الوزرا جهشیاری، تاریخ الوزراء لاله صابی، و کتب دیگر معرفی می‌کند که از بین آن‌ها کتاب مجمع الآداب فی معجم الاقالب نوشته‌ی ابن فوطی و همچنین الحوادث الجامعه منسوب به ابن فوطی را مهم‌تر از کتب دیگر می‌شمارد.

وی مهم‌ترین راه‌ها و ملاک‌های اثبات تشیع این دولتمردان را تصریح خود شخص یا دیگران، علوی بودن، وابستگی خاندانی به تشیع، وابستگی شهری و مسکون بودن در یکی از شهرهای شیعه‌نشین مانند کوفه، کاشان، قم، حلب و غیره، و دفن در عتبات می‌داند و با بررسی هر کدام از این عوامل، دلایل رد یا پذیرش آنان در زمره‌ی شیعیان امامی‌مذهب را به بونه‌ی نقد می‌گذارد. در پایان فصل، در بحث همکاری شیعیان با سلاطین، به ذکر دلایل رد یا پذیرش این نظریه بر طبق روایات و احادیث ائمه و آرای فقهای شیعه و هم‌چنین بررسی سیره‌ی شخصی شیعیان در ادوار مختلف می‌پردازد و معتقد است نمی‌توان همکاری امامیان با حکومت یا سلاطین سنی‌مذهب وابسته به خلفای عباسی را صرفاً با معیار مذهبی سنجید و حضور آنان را به دلیل شرع، و عدم حضورشان را به دلیل نهدی فقها دانست. بلکه عامل اصلی، شرایط اجتماعی سیاسی بوده است. صرف عامل مذهبی، فقط در عصر حضور می‌توانسته در این امر مؤثر باشد.

مؤلف در فصل دوم کتاب، به بررسی و معرفی و نقد دیدگاه‌ها درباره‌ی دولتمردان شیعه در دوره‌ی نخست عباسیان، یعنی از آغاز تا عهد متوکل می‌پردازد و اشخاص شاخص منتسب به شیعه را که در دستگاه خلافت عباسی مشغول به خدمت بوده‌اند، معرفی می‌کند، اشخاصی مانند ابوسلمه خلال، عبدالله نجاشی، عقبه بن سلم، ربیع بن یونس، واضح جد یعقوبی، علی بن یقطین، یعقوب بن داود سلمی، فضل بن سهل و برادرش حسن، پسران بزیع، احمد بن یوسف عجلی و حسین بن عبدالله نیشابوری.

در بحث تشیع ابوسلمه، با آوردن دلایل گوناگون از منابع و نوشته‌های دست اول، انتساب ایشان به تشیع را رد می‌کند. در بحث عبدالله نجاشی با توجه به ادله‌ی گوناگون، ایشان را شیعه‌ی امامی می‌داند. او تشیع عقبه بن سلم و ربیع بن یونس را به کلی رد می‌کند و اگر چه در امامی بودن واضح جد یعقوبی تردید می‌نماید ولی امامی بودن وی را نیز رد نمی‌کند. علی بن یقطین را شیعه‌ی بلامنزاع امامی می‌شمارد و یعقوب بن داود سلمی را در زمره‌ی شیعیان زیدی، با توجه به اخبار و گزارشات مورخان، قلمداد می‌کند. او هم‌چنین نسبت تشیع به فضل بن سهل و برادرش حسن را رد می‌کند و در مورد تشیع پسران بزیع، توضیح واضح و روشنی ارائه نمی‌دهد. هم‌چنین در بحث انتساب تشیع به احمد بن یوسف عجلی، با توجه به امامی بودن برادر وی، قاسم، او را امامی می‌شمارد هر چند که این امر را قاطع و محکم نمی‌داند. نویسنده امامی بودن حسین بن عبدالله نیشابوری را هم مردود می‌شمارد و حتی وجود چنین شخصی را در دستگاه خلافت عباسی نامحتمل می‌داند.

در فصل سوم، به دولتمردان شیعه در دوره‌ی دوم و سوم خلافت عباسی یعنی از دوره‌ی متوکل تا تسلط آل بویه (دوره‌ی دوم) و غلبه‌ی سلجوقیان (دوره‌ی سوم) اشاره می‌کند و تشیع اشخاصی همچون دعبل خزانی، زرافه حاجب متوکل، جعفر بن محمود اسکافی، احمد بن حسن ماذرائی، ابن نوابه، فرزندان ابی یغل، جعفر بن ورقا، اسحاق بن سعد بن مسعود قطربلی، حسن بن محمد

نویسنده در این کتاب از منابع مهم و دست اول بسیار خوبی بهره برده است و در جای جای کتاب خود به این منابع مراجعه کرده و در بسیاری از جاها اشتباهات این نویسندگان را در انتساب این اشخاص به تشیع مشخص کرده است

## خلافت عباسی

و ابونصر کاشانی توضیح روشنی ندارد. وی در ادامه، تشیع مجیرالدین را با ادله‌ی گوناگون می‌پذیرد ولی معتقد است دلایل محکمی برای شیعه دانستن قطب‌الدین سنجر و سنقر ترکی و ابن دواس حلی وجود ندارد. سپس تشیع امامی ناصر بن مهدی علوی و مویدالدین قمی را با توجه به منابع موجود می‌پذیرد و در مورد تشیع قشتمر ترکی و خاندانش معتقد است تصریحی بر شیعه بودن او و خاندانش وجود ندارد ولی دفن وی و خانواده‌اش در عتبات می‌تواند دلیلی بر تشیع او باشد. در ادامه، تشیع احمد بن محمد ناقد را مردود می‌شمارد ولی تشیع ابن صلیا را با استفاده از قراین موجود می‌پذیرد. در مورد ابن علقمی با دلایل گوناگون ایشان را شیعی می‌داند ولی از انتساب ایشان به فرق شیعی ذکری به میان نمی‌آورد.

در فصل پنجم، نویسنده کتاب به خاندان‌های وابسته به حکومت عباسیان می‌پردازد و تشیع منتسب به این خاندان‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. اولین خاندانی که نویسنده به ذکر تشیع آنان اشاره می‌کند، خاندان ابن اشعث خزاعی است که عده‌ای از این خاندان کارگزاران فارس، مصر، آفریقایه، یمن، فلسطین و خراسان بوده‌اند. وی با بررسی احوال این خاندان در منابع موجود به این نتیجه می‌رسد که این خانواده به سختی تقیه می‌کردند و با ارتباط آنان با حاکمیت در عین تشیع، ناشی از تسامح و تفکر خاص آن‌هاست. مؤلف در ادامه به بررسی تشیع خاندان نوبختی می‌پردازد و بعد از ذکر دلایل تشیع این خاندان، معتقد است به رغم تشیع امامی نوبختیان که کاملاً مشهور است، آنان در اداره‌ی امور همانند دیگر مسلمانان رفتار کردند و هیچ‌گاه باورهای خود را در امور اجرایی نشان ندادند.

سپس به ذکر احوال خاندان ابودلف اشاره می‌کند و تأکید دارد که درباره‌ی گرایش مذهبی این خانواده، مطلب صریح و معتبری در دست نیست ولی علی‌القاعده باید آنان را از نظر مذهبی تابع حکومت و مذهب عامه و غالب دانست. مؤلف کتاب در ذکر تشیع خاندان آل فرات به تفصیل و گسترده‌گی به ذکر احوال و سرگذشت این خاندان و افراد این خانواده می‌پردازد و با یک جمع‌بندی کلی این خاندان را در زمره‌ی شیعیان امامی قرار می‌دهد. در ادامه به تشیع خاندان بریدی و مشهورترین شخص این خاندان یعنی ابوعبدالله بریدی اشاره دارد و معتقد است که به رغم جست‌وجوی فراوان به قرابنی که بر تشیع بریدیان دلالت داشته باشد دست نیافته است، مگر آن که ارتباط و هماهنگی آنان با قرامطه، نشانه‌ای بر تشیع آنان باشد. سپس به تشیع خاندان بنی‌شاهین که در قرن چهارم هجری در ناحیه‌ی بطیحه در حد فاصل بصره و واسط متنی کوتاه به تشکیل سلسله‌ای محلی موفق شدند، می‌پردازد و چندان اعتقادی به تشیع این خاندان ندارد و تا حد بسیار زیادی این خاندان

مهلبی، مقلد بن مسیب، خاندان تنوخی، ابوالقاسم مغربی و احمد بن یوسف را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. او با توجه به شواهد موجود، دعبل را امامی، و زرافه را شیعه می‌داند. وی جعفر بن محمود اسکافی را نیز شیعه می‌داند ولی به این نکته قائل است که امامی بودن وی روشن نیست. هم‌چنین احمد بن حسن ماذرائی را شیعه‌ی امامی می‌خواند و انتساب تشیع به خاندان ابن ثوابه را نه رد می‌کند و نه می‌پذیرد. وی تشیع فرزندان ابی‌یغل را مردود می‌داند. تشیع امامی جعفر بن ورقا را تأیید می‌کند و امامی بودن اسحاق بن سعد را با دلایلی ضعیف می‌پذیرد و حسن بن محمد مهلبی را در زمره‌ی شیعیان به حساب نمی‌آورد. نویسنده در رد یا پذیرفتن تشیع مقلد بن مسیب، دلیل واضح و روشنی ارائه نمی‌کند. در خصوص خاندان تنوخی، به تشیع معتزلی قائل است و به امامی بودن ابوالقاسم مغربی اعتقاد دارد و احمد بن یوسف را در شمار شیعیان به حساب نمی‌آورد.

مؤلف در فصل چهارم، به وضعیت دولتمردان منتسب به شیعه در عصر چهارم خلافت عباسی، یعنی تا زمان برافتادن این خاندان در حمله‌ی مغول اشاره می‌کند. وی در این فصل به اشخاصی مانند عمیدالملک کندری، امین‌الدوله ابوطالب، ابن حتی، تاج‌الملک ابوالغنائم، سعدالملک آبی، مجدالملک براوستانی، ابن‌المطلب، مویدالدین طغرای، عبدالمجید ابن عبدون، انوشیروان بن خالد، مختص الملوک، ابونصر کاشانی، مجیرالدین و قطب‌الدین سنجر، سنقر ترکی، ابن دواس حلی، ناصر بن مهدی علوی، مویدالدین قمی، قشتمر ترکی، احمد بن محمد بن ناقد، ابن صلیا و ابن علقمی می‌پردازد. در بحث تشیع عمیدالملک کندری با توجه به قرینه‌های موجود معتقد است که ابهام تا اندازه‌ای است که نمی‌توان به راحتی اظهار نظر کرد و گرایشی خاص را متوجه ایشان نمی‌کند. وی انتساب تشیع به امین‌الدوله ابوطالب را به درستی مشخص نمی‌کند و تنها به نوشته‌ی ابن خلدون و نسبت دادن تشیع به امین‌الدوله بسنده می‌کند و تشیع ابن حتی و تاج‌الملک ابوالغنائم را رد می‌کند ولی تشیع سعدالملک آبی و مجدالملک براوستانی و ابن‌مطلب را با توجه به اشارات مختلف می‌پذیرد، ولی گرایش شیعی آن‌ها را با توجه به کمبود منابع مشخص نمی‌کند و نسبت تشیع به مویدالدین طغرای را مردود می‌داند و در مورد تشیع عبدالمجید ابن عبدون می‌نویسد اگر ابن عبدون به خاندان پیامبر علاقه و گرایشی داشته از نوع زیدی بوده است، هر چند با توجه به گفته‌های مورخان، زیدیه، چنین علاقه‌ای به عثمان و ابن زبیر نشان نمی‌دهند. در هر صورت تشیع امامی وی دلیلی ندارد.

تشیع انوشیروان بن خالد از نوع امامی آن را می‌پذیرد و در بحث مختص الملوک

محدود بودن عده‌ی آن‌ها، تغییر چندانی در وضعیت شیعیان ایجاد نشد و به نظر می‌رسد که اگر حضور شیعیان در دربار آثار و پیامدهایی در بر داشته، جزئی و محدود بوده و در اوضاع کلی تأثیری نداشته است.

#### بررسی محتوای کتاب

هدف اصلی نویسنده از این پژوهش، بررسی تشیع این دولتمردان و صحت تشیع آنان، و در مرحله‌ی بعد اثبات گرایش آن‌ها و تعیین امامی بودن این اشخاص است. نویسنده در این کتاب از منابع مهم و دست اول بسیار خوبی بهره برده است و در جای‌جای کتاب خود به این منابع مراجعه کرده و در بسیاری از جاها اشتباهات این نویسندگان را در انتساب این اشخاص به تشیع مشخص کرده است. به نظر می‌آید که پژوهش آقای صادقی علمی‌تر از هر پژوهشی است که تاکنون در این زمینه به عمل آمده است که جای تقدیر و تشکر را دارد.

ولی باید به دو نکته در این کتاب اشاره کرد که اگر نویسنده به آن‌ها توجه می‌کرد، کتاب از ارزش علمی بیش‌تری برخوردار می‌شد. نویسنده، کتاب خود را به چهار دوره تقسیم می‌کند ولی به فضای تاریخی این دوران اشاره‌ی خاصی ندارد. جا داشت مؤلف به بررسی تاریخی هر یک از این دوران‌ها می‌پرداخت، و دلایل حضور این دولتمردان و شدت نفوذ ایشان در هر یک از این ادوار و نیز تأثیرگذاری این دوران در تعداد این افراد در دستگاه خلافت عباسی را در یک فصل جداگانه مورد بررسی و نقد قرار می‌داد.

نکته‌ی دوم نارسایی و عدم تحلیل دقیق نویسنده در مورد بعضی از این دولتمردان است. اگرچه نویسنده در قسمت اعظم کتاب خود به تحلیل‌های خوبی در مورد این اشخاص پرداخته است، ولی در چند مورد که تعداد آن‌ها بسیار محدود است از جمله پسران بزیع، اسحاق بن سعد بن مسعود قطربلی، مقلد بن مسیب، امین‌الدوله ابوطالب، مختص الملوک تحلیل قاطع و علمی ارائه نمی‌دهد.

این کتاب می‌تواند یاری‌گر مورخان و پژوهش‌گرانی باشد که در مورد اشخاص شیعی و یا سلسله‌های شیعی در حال پژوهش هستند. مطالعه‌ی این کتاب به کسانی که در این زمینه‌ها در حال تحقیق و پژوهش هستند توصیه می‌شود.

#### منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵). تاریخ کامل ابن اثیر. ترجمه‌ی عباس خلیلی. جلد هفتم. تهران: علمی.
- طبری، جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۳). تاریخ طبری (تاریخ الرسول و الملوک). ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. جلد دهم. تهران: اساطیر.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۶). تجارب الامم. ترجمه‌ی علی‌نقی منزوی. جلد پنجم. تهران: توس.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۴۱۳ ق). البداء و النهايه. جلد دهم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- باسورث، کلیفورد اموند (۱۳۷۱). سلسله‌های اسلامی. ترجمه‌ی فریدون بدرای. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه‌ی علی‌نقی منزوی. جلد اول. تهران: نشر آگه.
- حلمی، مسعود (۱۳۸۴). دولت سلجوقیان. تهران: دهخدا.

را در زمره‌ی شیعیان به حساب نمی‌آورد. در بررسی تشیع خاندان آل جستان، از خاندان‌های محلی نواحی طبرستان، با دلایل گوناگون آنان را در ردیف شیعیان به حساب نمی‌آورد. هم‌چنین در ذکر تشیع بنی‌حسنیه از سلسله‌های محلی جبال و دینور و کرمانشاهان، تشیع این خاندان را نه رد می‌کند و نه می‌پذیرد. در ادامه در بحث خاندان کاکویه که مدتی سلسله‌ای محلی در دیلم تأسیس کرده بودند می‌نویسد که در موضوع تشیع یا دست‌کم نوع تشیع این خاندان، دلیل قانع‌کننده‌ای را نیافته است.

وی در ادامه، خاندان بنومزید را که مدتی کوتاه در شهر حله عهده‌دار سلسله‌ای کوچک بودند در زمره‌ی شیعیان به حساب می‌آورد ولی از انتساب این خاندان به امامیه خودداری می‌کند و در مورد خاندان بنومنقذ که مدتی در قلعه شیزر در سوریه امارت داشتند و شخص مشهور این خاندان اسامه می‌نویسد که اگر تشیع اسامه دلیل بر شیعه بودن خاندان وی باشد این دولت را دولتی شیعه به شمار خواهیم آورد، ولی به نظر می‌رسد آن‌چه در مورد تشیع این خاندان گفته می‌شود، جز شهرت و جز استناد ابن ابی‌طی چیز دیگری نیست. نویسنده در ادامه‌ی همین فصل، به نقیبن خاندان عباسی و خاندان آنان اشاره می‌کند و در ذکر احوال خاندان ابوالاحمد موسوی آنان را در زمره‌ی خاندان‌های شیعه‌ی امامی قرار می‌دهد. هم‌چنین خاندان آل‌زبارة را که از اعیان امام سجاد هستند با دلایل گوناگون شیعه می‌شمارد ولی در ردیف امامیان قرار نمی‌دهد، اما در ذکر تشیع خاندان آل‌طاووس، آل‌مطهر، و آل‌طاهر که هر سه از نقیبن علوی در زمان عباسیان بودند، با توجه به شواهد موجود، به امامیه بودن آن‌ها اشاره دارد.

در فصل آخر با عنوان خاتمه، مؤلف به انگیزه‌ها و آثار حضور دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی اشاره می‌کند. به نظر او، مهم‌ترین دلایل انگیزه‌هایی که می‌توان برای این همکاری تصور کرد، عبارتند از:

(الف) برگرداندن خلافت به جایگاه خود

(ب) خدمت به شیعیان

(ج) حب مقام و نیاز مالی

(د) عدم تعصب خلفا

(ه) شایستگی‌های فردی

(و) اجبار و اکراه.

وی از میان این عوامل موارد اول و دوم و آخر را مردود می‌شمارد و مهم‌ترین دلایل این همکاری‌ها را حب مقام و نیاز مالی، عدم تعصب خلفا، عدم تعصب دولتمردان، و شایستگی فردی آن‌ها می‌داند و می‌نویسد از مطالعه‌ی احوال دولتمردان شیعه که مدتی در خلافت عباسیان سمتی را عهده‌دار بودند به دست می‌آید که آنان شیعه‌ی معتدل بوده‌اند و از همکاری با مخالفان مذهبی خود ابایی نداشته‌اند و مسائل سیاسی را از گرایش مذهبی جدا دانسته و به دخالت مذهب در امور سیاسی اعتقاد نداشته‌اند.

ایشان در بخش دوم این فصل به انگیزه‌ی خلفا از به‌کارگیری شیعیان اشاره دارد و معتقد است که خلفا از به‌کارگیری این شیعیان انگیزه‌ی خاصی نداشته‌اند، و تنها شایستگی فردی این افراد را در انتخاب خلیفه مؤثر می‌داند. هم‌چنین عدم تعصب برخی از این خلفا و در مواردی بی‌اطلاعی آنان از تشیع این افراد را نیز از دلایل به‌کارگیری شیعیان توسط آنان می‌داند. در بخش پایانی کتاب، مؤلف به آثار و پیامدهای این رابطه و حضور دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی می‌پردازد و معتقد است با حضور این افراد در دربار و به علت